

رجوع سطحی به تاریخ

نقدی تاریخی بر کتاب «مشکله هویت ایرانیان امروز» تألیف دکتر فرهنگ رجایی*

علی محمد طرفداری

کتاب «مشکله هویت ایرانیان امروز» یکی از جدیدترین تحقیقات و تألیفاتی است که پیرامون مسئله چیستی و چگونگی هویت ایرانی و به طور ضمنی درباره بررسی ریشه های مسئله بحران هویت در میان ایرانیان امروز به نگارش درآمده است. مولف کتاب، فرهنگ رجایی، متخصص فلسفه سیاسی است و بنا به این تخصص، با نگاه و رویکردی خاص طی چند گفتار تاریخی و غیرتاریخی وارد گفت و گو و شکافتن مشکله هویت ایرانیان امروز شده است. گفتارهای کتاب در خطوط عمده، حول دو محور اساسی یعنی مسائل مربوط به گذشته و تاریخ ایران، و مسائل روز ایران، به تجزیه و تحلیل موضوعات مرتبط با بررسی مورد نظر می پردازد. از میان آن گفتارها، آن چه که تاریخی به معنای مسائل گذشته ایران نیست، از ارزش و استحکام نسبتاً محققانه ای برخوردار است و کار مولف در آن فصول و تلاشی که وی برای بازشکافی مسئله هویت ایرانی انجام داده است، شایسته تقدیر و تأمل است. رجایی در طی آن مباحث در مجموع توانسته است براساس متد و نگرش محققانه مسائلی همچون جایگاه سنت و تجدد در ایران را بررسی و تجزیه و تحلیل کرده و نتایج نسبتاً کارآمد و کاربردی به دست آورد. اما به همان نسبت که مسائل روز بررسی شده در کتاب از استحکام عالمانه برخوردارند، مطالب تاریخی کتاب به ضعف های عمده و بنیادینی دچارند که به طور عمده ناشی از بی دقتی، ناآشنایی با روش تحقیق در تاریخ، ناآشنایی با منابع اصلی تاریخ ایران و ناآشنایی با چگونگی تأملات اسنادی و تحقیقی در داده های تاریخی است.

البته اشکالات مورد اشاره از ضعف های مشترک تقریباً غالب تحقیقاتی است که توسط محققان علوم سیاسی و از جمله سید جواد طباطبائی و صادق زیباکلام در موضوعات مربوط

* فرهنگ رجایی، مشکله هویت ایرانیان امروز، ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ، نشر نی، ۱۳۸۳.

به تاریخ ایران انجام شده‌اند. غالب آثار تاریخی محققان علوم سیاسی، به همان اندازه که در تحلیل مباحث روز از بنیان علمی و روشمند برخوردارند، در تحلیل مسائل تاریخی به دلایل پیش گفته با نگرش و شیوه‌های رایج علمی این حوزه به طور نسبی فاصله دارند. در ادامه بررسی کتاب «مشکله هویت ایرانیان امروز» از زاویه روش و تأملات تاریخی، به طور گذرا نمونه‌هایی از اشکالات تاریخی و جدی راه یافته به کتاب ذکر می‌شوند؛ در صفحه ۵۳ و در گفتار اول کتاب با عنوان «طرح مسئله» مولف می‌نویسد:

«در دوره‌های بعد و پس از حمله اعراب به ایران و تا تأسیس حکومت صفوی، که نزدیک به یک هزاره به طول انجامید، نیز به جز دولت‌های محلی ایلخانیان، ایرانیان یا جزء قلمرو خلافت بودند و یا در چارچوب نظام عشره‌ای مغولان و بعد از آن در قلمرو حکومت سلجوقیان روزگار می‌گذراندند». (تأکیدها از نگارنده است)

در این قسمت ظاهراً حکومت‌های محلی قرون سه و چهار هجری مانند طاهریان و صفاریان و سامانیان و غیره با حکومت ایلخانیان خلط شده‌اند و سپس حکومت مغولان یا همان ایلخانیان، جدا از ایلخانیان آمده و از همه مهم تر و اساسی تر حکومت سلجوقیان به عنوان حکومت بعد از دوره مغول فرض شده است! بی تردید وجود یک ویراستار می‌توانست این اشتباه فاحش را برطرف کند.

گفتار دوم کتاب با عنوان اصلی «ایران» به طور عمده براساس منابع دست دوم و یا به عبارتی تحقیقات جدید تدوین یافته است. مولف در این گفتار ضمن نقد «ایرانی گرایی» در گفتار اول (صفحه ۶۸ کتاب)، تحت تأثیر نگارش‌های تاریخی دهه‌های معاصر که غالباً محصول جریان شرق‌شناسی و ایران‌شناسی غربی و متأثر از فضای باستان‌گرایی داخلی بودند (و هستند)، هم از آسیب «ایرانی گرایی» به دور نمانده است و هم بدون تأمل اسنادی و نقد منابع خود، داده‌های آنان را نقل کرده و به استنتاجاتی دست زده است که بنیان اسنادی آن‌ها به تمامی هنوز مشخص و معتبر نیست. به عنوان مثال رجایی در صفحه ۸۴ کتاب می‌نویسد: «هرودوت و مورخان ایرانی اتفاق نظر دارند که برآمدن دیائوکو آغاز زندگی مدنی در ایران است». داده‌های باستان‌شناختی و اسناد همزمان دیگر، برخلاف قصه‌های هرودوت، آغاز حیات مدنی در ایران را به دوران عیلام آغازین و هزاره چهارم پیش از میلاد همزمان با زندگی مدنی بین‌النهرین می‌رسانند. به علاوه تاکنون کشفیات باستان‌شناسی داده‌های هرودوت درباره مادها را تأیید نکرده‌اند و به همین دلیل داستان‌های پدر تاریخ همچنان تنها منبع برای

روایت و تکرار تاریخ ماد وی - البته در کنار قیاس با مورخان یونانی بعد از اوست . بنابراین مؤلف کتاب بدون ورود به شناسایی «هویت» منابع اصلی خود نظیر تاریخ هرودوت و در نتیجه عدم توجه به چگونگی و چیستی داده‌های آن نظیر نحوه پیدایش حکومت ماد، ضمن تکرار و پذیرش غیرانتقادی آن به استنتاجاتی روی آورده که بنیان مطمئن و معتبری ندارند . گذشته از آن آوردن اصطلاح «مورخان ایرانی» در کنار هرودوت که با توجه به ارجاع نویسنده فقط می‌تواند ناظر به مورخان جدید ایران باشد، ضمن آن که به لحاظ مدت تحقیقات تاریخی صحیح نیست، به همان اشکالات پیش گفته نیز به هنگام ذکر داده‌های آن‌ها دچار است . موارد متعددی از اشکال در نحوه استفاده از اطلاعات تاریخی دست اول و ارجاع دادن به آن‌ها نیز در کتاب به چشم می‌خورند، به این معنا که مؤلف در موارد اساسی به جای رجوع به اصل کتاب یا منبع، به نقل قول‌های دیگران اتکا کرده و ارجاع داده است . بعضی از آن‌ها مانند مورد آوردن متن کتیبه مشهور منسوب به آشوربانی پال (درباره فتح شوش پایتخت عیلام) از کتاب «ایران، لوک پیر» اسلامی ندوشن، و نه از مأخذ اصلی آن یعنی کتاب «تاریخ عیلام» پیرامیه، شاید خیلی جدی و بنیانی نباشند اما مورد ذکر قسمتی از متن وصیت‌نامه داریوش هخامنشی در صفحه ۹۴ کتاب براساس نسخه‌ای از سند که به وسیله «پست برقی» (پاورقی همان صفحه) برای نویسنده ارسال شده است، به هیچ عنوان اعتبار اسنادی و ارجاعی ندارد . از تمام این‌ها اسف‌بارتر ارجاعاتی است که رجایی در صفحات ۱۰۷ و ۱۱۰ و ۱۱۱ اثر خود به کتاب احساسی، شعاری، تخیلی و فاقد تقریباً هر نوع ارزش علمی و تحقیقی فاروق صفی‌زاده با نام «از کورش هخامنشی تا محمد خاتمی» داده است، که مطلقاً شایسته یک اثر علمی و یک دانشور نیست .

گفتار سوم کتاب با عنوان اصلی «دین» همانند گفتار پیش، مبتنی بر استنتاجاتی است که برآمده از تکرار داده‌های منابع و مأخذ تاریخ ایران هستند و اعتبار بنیانی بسیاری از آن‌ها محل گفت‌وگو و بعضاً مجادله است، اما با این حال رجایی در ابتدای بحث «کناکش ایرانیان با اسلام» (صفحه ۱۲۵ - ۱۲۴ کتاب) درباره موضوع نحوه ورود اسلام به ایران، مقدمه‌ای محققانه و بی‌طرفانه دارد که قابل تأمل و توجه است . وی در آن مقدمه به وجهی درست اشکال عمده تعابیر یک سویه در مورد چگونگی ورود اسلام به ایران رامطرح کرده و نحوه قرائت عالمانه از موضوع را بیان می‌کند، اگرچه به نظر نمی‌رسد مؤلف خود در پابندی به آن راهکار غیرجهت‌دار و بی‌طرفانه به دلیل مبنا قرار دادن تحقیقات جهت‌دار جدید به طور

کامل موفق بوده باشد.

در این فصل نیز برخی اشکالات تاریخی راه یافته است، از جمله در صفحه ۱۳۰ کتاب رجایی می نویسد:

«در حوزه سیاست و عملکرد سیاسی ابتدا باید از ایرانیایی که به مقابله با سیاست نژادپرستانه خلفای دوم و سوم برخاستند، یاد نمود. از همه مهم تر ابومسلم خراسانی است که با هواداران اش به نام سپاه جامگان در به قدرت رساندن آل عباس نقش مهمی بازی کردند.» (تأکید از نگارنده است)

در این جا سیاست نژادپرستانه منسوب به امویان که براساس اطلاعات تاریخی موجود منجر به قیام ایرانیان به رهبری ابومسلم خراسانی علیه امویان و بر سر کار آوردن عباسیان شد، به خلفای دوم و سوم یعنی عمر و عثمان، نسبت داده شده است و ظاهراً امویان با خلفای دوم و سوم خلط شده اند.

در دو گفتار بعدی کتاب با عنوان های اصلی «سنت» و «تجدد» هم، در کنار طرح و بررسی نسبتاً شایسته بعضی از موضوعات مربوط، برخی از احکام کلی صادر شدند که با اسناد و منابع تاریخ ایران همخوانی ندارند و نمونه های مغایر آن فراوان به چشم می خورند. از جمله مولف در صفحه ۱۴۷ کتاب به هنگام صحبت درباره پیروی همیشگی ایرانیان از «اعتدال» به عنوان نمونه می نویسد: «مثلاً در تاریخ تحول اندیشه اسلامی وقتی بحث جبر و اختیار شد، موضع ایرانیان «جایگاه میان دو موضع» (منزلة بین المنزلتین) اعلام گردید و ماندگار شد.» (تأکیدها از نگارنده است). گذشته از آن که موضع «منزلة بین المنزلتین» تنها از سوی معتزله و در هنگام مجادله بر سر موضع مرتکبین گناهان کبیره، به معنای نه مومن و نه کافر طرح شد، بسیاری از بزرگان مکتب معتزله (پیرو اختیار) و اشاعره (پیرو جبر)، همچون غزالی ایرانی بودند. همچنین در ادامه مطلب کتاب و در تأیید گفته های پیشین عبارتی حکمت آمیز از کلیله و دمنه دال بر پیروی از اعتدال ذکر شده است (همان صفحه)، بدون توجه به این که کلیله و دمنه اصل هندی دارد و حداقل بر این اساس اعتدال را می توان یک ویژگی رفتاری دانست که در تمام فرهنگ ها به تناسب بر آن تأکید شده است و الزاماً اختصاص به ملتی خاص ندارد. ضمن آن که یک متن هندی را نمی توان مبنای قضاوتی کلی درباره ملتی دیگر دانست. درباره گفتار ششم و آخرین مبحث کتاب با عنوان «ایفای نقش در عصر اطلاعات» هم یک نکته تاریخی دیگر شایان ذکر است. رجایی در صفحه ۲۴۱ کتاب می نویسد:

«این که مورخان آن عهد [دوره صفوی] با موفقیت سلاطین صفوی را اولاً به ساسانیان (یعنی ایران

باستان) منسوب کردند و ثانیاً به خاندان اهل بیت (یعنی دوره اسلامی) ارتباط دادند دقیقاً به این دلیل بود که می‌خواستند به تعریفی جامع از ایرانی برسند که در آن ایرانیّت و اسلامیت در کنار هم باشند و به ایران آن زمان آرامش خیال بدهد». (تأکید از نگارنده است)

اسناد و منابع ایران از عهد صفوی موضوع انتساب سلاطین این سلسله به ساسانیان را به هیچ عنوان تأیید نمی‌کنند و اساساً طرح این مسئله که سلاطین صفوی خود را به ساسانیان منتسب می‌کردند، موضوعی است که به طور عمده از سوی شرق‌شناسان و ایران‌شناسان و طی تحقیقات آن‌ها، و در یک قضاوت توأم با اغماض، براساس دریافت و تصور آنان طرح شده است و طبعاً از آن‌جا که اعتبار اسنادی استواری ندارد، قابل اتکا برای نتیجه‌گیری و صدور حکم تاریخی با آن تعبیر نیست.

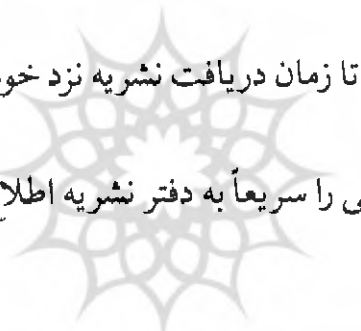


جهت دریافت شماره آتی فصل نامه بررسی های نوین تاریخی ، لطفاً :

۱ . مبلغ ۱۵۰۰۰ ریال به حساب سیبا شماره ۰۱۰۰۳۹۴۸۹۳۰۰۳ بانک ملی به نام علی محمد طرفداری واریز کرده و اصل فیش بانکی را به همراه مشخصات کامل و آدرس دقیق پستی به نشانی نشریه ارسال نمایید .

۲ . کپی فیش بانکی را تا زمان دریافت نشریه نزد خود نگاه دارید .

۳ . هر گونه تغییر نشانی را سریعاً به دفتر نشریه اطلاع دهید .



ژورنال مطالعات تاریخی
پرتال جامع علوم انسانی